

شرح حال خاقانی

(بقیه از سابق)

حکیم خاقانی در بدیهه سرائی مهارتی کامل داشته چنان که شبی که در بزم طرب شروانشاه حاضر بوده بالبداهه در توصیف بزم قطعه دلکش سروده که بحذف بعضی از ابیات آن ذیلا نگاشته میشود

سلاطین نشا ثنا حلیفه پناهاها
از آن گشت شروان سمرقند اعظم
اثرست و اخضر بزم تو امشب
اگر رفت خورشید گردون بمغرب
یجنب طبق های نقل تو شاها
عجب نیست کز کام شیرفرده
عجب آنکه خون ریزد از زخم تیغ
بگیتی کسی دید هیچ از دهائی
تو بحری و حوضی میان سرایش
در ختان نارنج را سایه بر وی
در او جرم گردون چو در بحر قنزم
بر این آب غیرت برد آب حیوان
مگر گوش خاقانی امشب بعات
بیاد آمدش کانکه چیزی بدزد
پس آن گوهر از گوش بستد زبانش
بدین سکه آورد نقد بدیهه

توئی مملکت بخش و اسلام پرور
که گردون ترا خواند خاقان اکبر
یکی تف منقل دگر موج ساغر
بر آمد زرای تو خورشید دیگر
طبق های کردون نماید مزور
همی ریزد آبی به ایوانت اندر
بمیدان در از کام شیران جانور
که از کام سیری برون آورد سر
چو اندر میان ملک چشمه خور
چو در چشم عاشق خط سبز دلبر
یکی ریزد پیروزه رنگ مدور
زلف تو در حوض رشک آورد حوض کوثر
ببرند دستش به فرمان داور
بصد عذر در پایت افشاند گوهر
شد از کیمیای سخن سحر گستر

گذشته از قطعه فوق خاقانی را اشعار بدیهه دیگر بسیار است و از جمله قصیده ایست که در شکر انعام و صلوات کثیره صفوت الدین حرم اختسان شروانشاه و تقاضای تحصیل رخصت شرف بزرگوارت بیت الله

گوید و مطلع آن اینست
 بانوی روزگار مرا طوق دار کرد طوق مرا چوتاج فلک آشکار کرد
 و نیز از آنجمله است قصیده ذیل که در جواب مکتوب
 ابوالمظفر جلال‌الدین اختسان سلطان شروان که خاقانی را پس از
 استعفاء از خدمت و جلاء وطن بحضور خواسته در پایان مراسله خود
 نوشته و عین مراسله جوابیه حکیم خاقانی درمجله فریده ارمغان مندرج
 است و از فحوای آن و قصیده ذیل معلوم میشود که پادشاه رقیبه را
 بخط خود نکاشته بوده (و مفاد آن اصرار دراستعفاء از خدمت است
 و برای اینکه علو طبع حکیم و احترام معلوم شود قسمتی از آن قصیده
 را ذیلاً مینگاریم

کوی عشق آمد شد اما بر نقابد پیش از این
 دامن قر بردن آنجا بر نقابد پیش از این
 بر سر کوبش ببوسیم آستان و بگذریم
 کاستان تنگست و مارا بر نقابد پیش از این
 آب ما چون نیست روشن ظلمت ما خاکیان
 بارکاه شاه دتیا بر نقابد پیش از این
 کعبه را یکبار حج فرض است و حضرت کعبه‌وار
 ماشرف داریم و غیره نعمت از درگاه شاه
 رشک بردن بهر نعمت بر نقابد پیش از این
 خط دست شاه دیدم کش معما خوانده عقل
 عقل را خط معما بر نقابد پیش از این
 نوک کلک شاه را حورا بگیسو بسپرد
 غالیه زلفین حورا بر نقابد پیش از این
 عقل را گفتم چگوئی شاه درد سر زمن
 بر تواند تافت گفتا بر نقابد پیش از این

پس خیال شاه گفت از من یقین بشنو که شاه
 گویدت بر تبارم اما بر نتابد بیش ازین
 همچنین از دور عاشق باش و مدحش بیش گوی
 کم دهش درد سر ایرا بر نتابد بیش ازین
 هم بجان شاه کز درگاه شاهان فارغم
 حرص را دادن تبرا بر نتابد بیش از این
 شاید از مغز ز کام آلوده را عذری نهد
 کو نسیم مشک سارا بر نتابد بیش از این
 مدح شه چون جا بجا منزل بمنزل گفتنیست
 ماندن مداح یکجا بر نتابد بیش از این
 شه مرا زر داد و گوهر داد مش برجای زر
 آن کرامت را مکافا بر نتابد بیش از این
 کند پایم در حضور اما زبان قیزم بمدح
 تیزی شمشیر گویا بر نتابد بیش از این
 از پس تحریر نامه کرده ام مبدا بشعر
 معجز آوردن بمبدا بر نتابد بیش از این
 دادمش تصدیع نثر و میدهم ابرام نظم سانی و مطالعات ترکیبی
 دانم ابرام مثنوی بر نتابد بیش از این
 بر بدیهه راندم این منظوم و بستردم قلم
 هیچ خاطر وقت انشا بر نتابد بیش از این
 این قصیده هفتاد و نه بیت است و برای مطالعه تمام ابیات بدیوان
 حکیم خاقانی رجوع شود
 حکیم خاقانی در نزد سلطان و بزرگان عصر بسیار معزز و
 مکرم بوده چنانکه در منتخب خلاصه الاشعار مسطور است که (صاحب
 خلاصه بناکتی میگوید او را در آن زمان امیر خاقانی میخوانده اند

و نزد خاقان کبیر بسیار مکرم بوده و در مجلس آن پادشاه بر کرسی طلا می‌نشسته - همچنین در فن شعر خاقانیت بحسب دنیا نیز ثانی خاقانست اسباب و اموال تمام داشته و قبول حکام او را میسر بوده چنانکه در بعضی کتب تواریخ مسطرر است که سلوک امیر خاقانی با سلاطین و اکابر معشوقانه بوده و ایامی متطاوول بشایستگی مجالست و مصاحبت صدر پادشاهان موسوم بوده و سلاطین وقت حرمتش بنوعی داشته که مزیدی بر آن متصور نتواند بود و مکرر او را بمنصب عالیه ترغیب نموده و او قبول نکرده (صاحب تذکره لباب الالباب مینویسد) هر قصیده که بحضرت پادشاهی فرستادی هزار دینار عین صلّه آن بودی و تشریف و انعام فراخور آن) اینکه خاقانی منصب امارت نداشته و از فرط احترام در مجلس سلطان بر کرسی طلا جلوس میکرده ظاهر است چنانکه امام امیر افضل الدین ساری در قطعه که سبق ذکر یافت گوید

کسی گراز پس احمد رو ابدی مرسل **بزرگوار امیرا امام خاقانیت**
و حکیم خاقانی فرماید

خاقانی از آنکه بود استاد هنر **چون شمع بسی نشست بر کرسی زر**
و در قصیده **ترنم المصائب** در مرثیه **فرزند خویش امیر رشید الدین** که مطلع آن اینست

صبحگاهی سرخوناب چگرت **بگشاید** **ز آله صبحدم از نرگس تر بگشاید**
از سیاق مرثیت خارج شده و وصف جاه و تمول خود کرده و بمراجعه بان قصیده نوانگری و احتشام خاقانی بخوبی روشن میشود استادی حکیم در فن نظم از بیان مستعنی است و دانشمندان بدانند که تعقیب رویه حکیم در شعر کاری مشکل بل مستع است - شیوه اشعار او با اسلوب اساتید دیگر بهین وجه شباهت ندارد و در قصاید خود معانی بدیعه ابتکار و مطالب علمیه بیان کرده و در جزالت الفاظ قدرتی عجیب ظاهر ساخته و اگر اشعار مجیرالدین بیلقانی از اشعار دیگران بسبک

حکیم اشبه است از آنست که در خدمت حکیم تحصیل فن شاعری نموده و مزایای سبک او را بقدر استعداد آموخته و ارباب تذکره در اینکه مجیر در نظم شاگرد خاقانی بوده متفقند در مجمع الفصحاء در شرح حال مجیرالدین بیلقانی مسطور است که (شاگرد افضل الدین خاقانی بوده بالاخره از استاد رنجیده بخدمت اتابک ایلدگز رسیده بوزارت اصفهان مفتخر آمد از اهل اصفهان رنجیده این رباعی گفته

گفتم ز صفاهان مدد جان خیزد لعلی است مروت که از آن کان خیزد
کی دانستم کاهل صفاهان کورند باین همه سرمه کز صفاهان خیزد

شرف الدین شفروء در جواب او را هجا گفته، و جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی پدر کمال الدین اسمعیل خلاق المعانی بهجو او قانع نشده خاقانی را نیز نکوهش کرده و حکیم خاقانی بس از اطلاع ازین قضیه قصیده مفصل در مدح اصفهان و گله از اهل آن سروده که چند بیت آن اینست

نکته حور است یا هوای صفاهان جهت جوز است یا القای صفاهان
دولت و ملت جناب زاید چو جوزا مادر بخت یگانه زای صفاهان
دیو رجیم آنکه بود دزد بیانم گردم طفیان زد از هجای صفاهان
اهل صفاهان مرا بدی زجه گویند من چه بدی کرده ام بجای صفاهان
گنج خدارا بجرم دزد نگیرند علو این رئیسند ند اصفیای صفاهان
دست و زبانش چرا نداد بریدن محتسب شرع و پیشوای صفاهان
یا بسر دار بر چرا نکشیدش شحنة انصاف کدخدای صفاهان
جرم ز شاگردو پس عتاب بر استاد اینت بد اسناد از اصدقای صفاهان
گرچه صفاهان جزای من بدی کرد من بنکوئی کنم جزای صفاهان

مجیرالدین بیلقانی در هجو اهالی اصفهان قطعه دلکش هم سروده که چون در تذکره ها دیده نشده است ذیلا درج میشود
صفاهان خرم و خوش مینماید بسان پر شهر ارای طاوس

ولی زین زاغ طبعان کاهل شهرند نجس شد بال خوش سیمای طاوس
 یقین میدان که مجموع صفاهان چو طاوسند و اینها پای طاوس
 عدۀ اشعار خاقانی در نسخ معموله کمابیش زیاده از هفده هزار
 بیت نیست ولی چنانکه مسموع افتاد ادیب معاصر محمد هاشم میرزا
 افسر عضو محترم انجمن ادبی ایران با دیگر دانشمندان بعالم ادب
 خدمتی شایان کرده و نزدیک بیست و دوهزار بیت از اشعار حکیم
 تدوین نموده و بوسیله مقابله با نسخ متعدده در تصحیح آن کوشیده اند
 ولی تصور میرود اشعار خاقانی چندین برابر این ابیات مدون بوده و
 اکنون تمام اشعار حکم یا در میان نیست و یا بدست آوردن آنها تفحص
 فوق العاده و تجسس بی نهایت لازم است چنانکه حکیم در این بیت که
 سابقاً نوشته شد میفرماید

بیک دوزایند آستان و مادر طبع زمن بزاده بیکبار صد هزار پسر
 وازین گذشته پنجاه و چهار سال یا پنجاه و پنجسال دوره شاعری
 حکیم بوده زیرا از بیست سالگی بشعر سرائی آغاز نموده و با قدرت
 طبع حکیم بسی بعید است که کلیه اشعار او در این مدت مدید منحصر
 بهمین ابیات مدونه باشد

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خلاصه احوال - حبس - تولد و وفات خاقانی

حکیم خاقانی چنانکه از مقالات سابقه معلوم گشت در ابتدای
 حال بعسرت و مسکنت روزگار میگذرانیده ولی از زمانی که بخدمت
 استاد ابوالعلائی معروف بگنجوی رسیده بدربار منوچهر سلطان شروان
 راه یافته کسب شهرت و تحصیل جاه و جلال کرده و تا زمان ارتحال
 آن شهریار مداح او بوده و در ترکیب بند مرثیه او میگوید

گر خون کنید خاک باشک روان رواست

کین خاک خوابگاه منوچهر پادشاست

کوآن سپه کشیدن و توران شکستش یال یلان و گردن گردان شکستش
 زان هندی جوآینه چین بچین و هند رایات رای قدر و قدرخان شکستش
 نقش طراز جامه توفیق بستش مهر سجل خامه خذلان شکستش
 و نیز در مرثیه او فرماید

آب حیوان مجوی خاقانی که منوچهر خضر خورده است
 نوبت راحت و کرم بگذشت تاجراع کیان فرو مرده است
 راحت آنروز رفت کورفته است کرم آنروز مرد کورده است

پس از رحلت آن شهریار حکیم بمداخی فرزند او اختسان مشغول گردیده و این لفظ در اغلب کتب به تقدیم تاء فوقانیه بر سین مهمله نوشته شده و در مجمع الفصحاء و قلیلی از نسخ بالعکس و ضبط صحیح آن بر نگارنده مجهول ولی ظاهراً نخستین بصحت اقرب است و از مجمع الفصحاء چنین برمی آید که نویسنده آن منوچهر و اختسان را یکی دانسته چه در شرح حال خاقانی مینویسد (بخدمت شروان شاه خاقان کبیر منوچهر اختسان رفته رتبه عالی حاصل کردم و این سهوی واضح است زیرا منوچهر را خاقان کبیر میخوانده اند و ابوالمظفر جلال الدین اختسان معروف بخاقان اکبر فرزند او بوده چنانکه حکیم فرماید *شاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

میوه دولت منوچهر است *مجمع علوم انسانی* اختسان افسر کیان ملوک باری حکیم در حین ملازمت از اختسان اجازه خواسته بزیمارت کعبه مشرف و سپس معاودت کرده بخدمت خود مشغول شد چنانکه این اینیات را در مراجعت از مکه معظمه در ضمن قصیده که یکی از اعیان حضرت را ستوده گوید

پارم به مکه دیدی آسوده دل چو کعبه
 رطب السان چو زمزم بر کعبه آفرین گر
 شعرم بزر نوشتند آنجا خواص کعبه
 بر بی نظیری من کردند حاج محضر

امسال بین کعبه رفتم زی مکه مکارم
دیدم حریم حرمت کعبه در او مجاور
بالله که خاک در بند اینک بکعبه ماند
هابو قبیس بالا زمزم بدامن اندر
بحر ارنه غوطه خوردی در بحر کف خسرو
کی عذب و صاف بودی چون زمزم مطهر
تشریف خاقانی زیارت کعبه بار اول در اوائل خلافت المستنجد بالله
ابو المظفر یوسف بن محمد خلیفه عباسی بوده و خلیفه مزبور در
سنه ۵۵۵ بر تخت خلافت نشسته پس از یازده سال خلافت در سال ۵۶۶
هجری وفات یافت و خاقانی در مدح و تهنیت خلافت او گوید .
چو آسمان ورق عهد متقی بنوشت
بر آمد آیت مستنجد از صحیفه حال
حج خاقانی در نوبت دوم در عصر خلافت المستضی بنور الله
ابو محمد حسن بن یوسف عباسی بوقوع پیوسته و خلیفه مرقوم در
سال (۵۶۶) دارای رتبه خلافت گردیده و بعد از هشت سال و نه
ماه خلافت در سال (۵۷۵) در گذشت و حکیم در هنگام مراجعت از
مکه معظمه در قصیده فرماید
الوداع ای کعبه کاینک وقتل هجران آمدن
دل تنوری گشته و از دیده طوفان آمده
الوداع ای کعبه کاینک هفته در خدمت
عیش خوابی دیده و تعبیرش احزان آمده
الوداع ای کعبه کاینک روز و صبح وار
دیر سر بر کرده و بس زود پایان آمده
و در پایان قصیده بمدح المستضی بالله گوید
من ببعد او همه آفاق خاقانی طلب نام خاقانی طراز فخر خاقان آمده

از نشاط آستین بوس امیرالمومنین سدا کبرین مرا گوی گریبان آمده
 مهدی آخر زمان المستضی بالله که هست خاک در گاهش بهشت عدن عدنان آمده
 آفتاب گوهر عباس امام الحق که هست ابرانعامش زوال قحط قحطان آمده
 هم خلیفه است از محمد هم زحق چون آدمش

سرانی جاعل فی الارض درشان آمده

خاقانی برای تحصیل اجازه تشریف بمکه در نوبت دوم صفوة -
 الدین حرم بزرگ اختسان شروانشاه را وسیله ساخته و ظاهراً بوساطت
 او اذن یافته چنانکه در پایان قصیده که بمدح و شکر نعمت مشارالیها
 آغاز کرده می گوید

آنم که بادو کعبه مرا حق خدمت است
 آری بر این دو کعبه توان جان نثار کرد
 این کعبه در سرادق شروان سریر داشت
 آن کعبه در حدیقه مکه قرار کرد
 این کعبه را خدای ظفر در بزمین نهاد
 آن کعبه را خلیل حجر در یسار کرد
 شش حج تمام بر در این کعبه کرده ام
 کایزد به حج و کعبه مرا بختیار کرد
 امسال قصد خدمت آن کعبه کرده ام
 کایسن آرزو دلم گرو انتظار کرد
 بانوی شرق و غرب مگر رخصه خواهم
 کامید این حدیث دو گوشم چهار کرد

خاقانی پس از اینکه مدتی مدید از حج او در نوبت ثانی گذشت
 بنا بر آنچه ارباب تذکره نوشته اند و محقق است درد طلب دامنگیر
 او شده عازم زیارت بیت الحرام گشت و شروانشاه استعفای او را از
 خدمت نمی پذیرفت از این رو بناچار از شروان فرار کرد گماشتگان

شهریار حسب الامر اورا دستگیر و در قلعه شادروان و بقولی شایران
که ظاهراً در شماخی بوده است هفت ماه یا یکسال علی اختلاف
الاقوال حبس کردند و حکیم در آن حبس سخت قصاید غرا گفته از
انجمله این قصیده است

راحت از راه دل چنان بر خاست که دل اکنون زبندجان برخاست
و دیگر این قصیده که بمدح رضی الدین وزیر سلطان شروان سروده
مرا ز هاتف دولت رسد بگوش خطاب کزین رواق طنینی که میرود در باب
رواق چرخ همه پرصدای روحانیست در آن صدا همه صیت وزیر عرش جناب
نظام کشور پنجم اجل رضی الدین رضای ثانی بونصر بو تراب رکاب
و در اواسط قصیده گوید

ز بند شاه ندارم گله معاذ الله اگر چه آب مه من ببرد در مه آب
مرا گریز ز خانه بخانقاه بود چو طفل کوسوی مادر گریزد از بر آب
و دیگر این قصیده
غصه بر هر دلی که کار کند آب چشم آتشین نثار کند
و دیگر این قصیده

صبحدم چون که بندد آه دود آسای امنت فریبگی

چون شفق در خون نشیند چشم خون پالای من
روی خاک آلود من چون گاه بر دیوار حبس
از رخم کبگل کند اشک زمین اندای من
مار دیدی بزگیا پیچان کنون در غار غم
مار بین پیچیده بر ساق گیا آسای من
اژدها بین حلقه گشته خفته زیر دامنم
زان نجنبم ترسم آگه گردد اژدرهای من
تا ترسند این دو طفل هندواندر مهد چشم
زیر دامن پوشم اژدرهای جان فرسای من

دست آهنگر مرا در مار ضحاک کی کشید
 گنج افریدون چه سوداندر دل دانای من
 چون کنار شمع بینی ساق من دندانان دار
 ساق من خائید گوئی بخت دندان خای من
 قطب وارم بر سر یکنقطه دارد چار میخ
 این دو مریخ ذنب فعل زحل سیمای من
 تا که لرزان ساق من بر آهنین کرسی نشست
 می بلرزد ساق عرش از آه صور آوای من
 پشت بر دیوار زندان روی بر بام فلک
 چون فلک شد پر شکوفه نرگس بنیای من
 روزه کردم نذر چون مریم که هم مریم صفاست
 خاطر روح القدس پیوند عیسی زای من
 نیست بر من روزه بیماری دل زان مرا
 روزه باطل میکند اشک دهان آلالی من
 پای من گوئی بدرد کج روی ماخوذ بود
 پای را این درد سر بود از سر سودای من
 زانکه داغ آهنین آخر دوا ی درد هاست
 ز آتشین آه من آهن داغ شد بر پی من
 نافه مشگم که گر بندم کنی در صد حصار
 سوی جان پرواز جوید طیب جان افزای من
 گذشته از قصاید مرقومه خاقانی دو قصیده بمدح سفیر روم
 سروده و بشقاعت او از حبس رهائی یافته و آخرین قصیده او در
 محبس اینست
 فلک کجرو تراست از خط ترا مرا دارد مسلسل راهب آسا
 حکیم خاقانی پس از رهائی از حبس ترك خدمت کرد و بهمراهی

جمال الدین موصلی در سنه ۵۹۲ یا ۵۹۳ در زمان خلافت ناصر بالله عباسی جانشین المسضی بنورالله سفر حجاز پیش گرفت (خلیفه مرقوم در سنه ۵۷۵ بر مسند خلافت متمکن گشته و در سنه ۶۲۲ بعد از چهل و شش سال سلطنت جهان فانی را وداع گفته است)

و حکیم در این حج که حج اخیر و نوبت سوم اوست ظاهر آهفتاد و دو یا هفتاد و سه ساله بوده چه اول راه یافتن او بدربار منوچهر سلطان شروان در سی سالگی او بوده زیرا چنانکه گفتیم تاسن بیست و پنج در نزد عم با کتساب کمالات مشغول بوده و مدتی پس از وفات عم پدرش وفات یافته و تا چندی پس از وفات پدر نیز بدربار راه نداشته و سپس بواسطه ابوالعلای معروف بگنجوی شاعر دربار شده و اگر در اول ورود او بدربار در سن سی و سنه ۵۵۰ قصیده بیان واقعه غز و حبس سلطان سنجر را سووده باشد تولد او در سنه ۵۲۰ بوده و در سنه ۵۹۲ یا ۵۹۳ در حج اخیر ۷۲ یا ۷۳ سال داشته - در سنه وفات حکیم اقوال در باب تذکره مختلف است صاحب مجمع الفصحا و تذکره دولتشاه ۵۸۲ نگاشته اند امیر شیر علیخان لودی در تذکره مرآت الخیال مینویسد [وفات او بقول صاحب مجمل فصیحی در سنه اثنتین و ثلثین و خمسمائه « ۵۳۲ » و به قولی در خمس و تسعین و خمسمائه « ۵۹۵ » واقع شده] میرزا محمد خان قزوینی در حواشی چهار مقاله سمرقندی مینویسد « بعد از چهار مقاله اقدام مواضعی که نامی از عمر خیام در آن برده شده است در اشعار خاقانی شیروانی است که باصح اقوال در سنه ۵۹۵ وفات یافته است و تحقیق حق اینست که قول صاحب مجمل فصیحی و نگارنده مجمع الفصحا و تذکره دولتشاه مردود است زیرا خاقانی را در تهنیت فتح خراسان بدست سلطان محمد خوارزمشاه که در سنه ۵۹۲ واقع شده قصیده ایست که بینی چند از آن دیده شده و مصراع اول آن قصیده که در ذهن است

اینست « مرده که خوارزمشاه ملک خراسان گرفت » و در اشعار خاقانی شعری که محققاً پس از این قصیده در مدح سلاطین سروده باشد دیده نمیشود و سبب آن واضح است بهر حال خاقانی پس از حج سوم مراجعت بتبریز کرده و بعزلت و انزوا مشغول گشته پایان زندگانی او چنانکه محمدخان قزوینی مینویسد یقین است که در سال ۵۹۵ هجری « دربلده مزبور به سن هفتاد و پنج » بوده و این بیت نظامی گنجوی که در کتب دیده میشود در مرثیه خاقانی سروده

(همیگفتم که خاقانی در یفا گوی من باشد در یفا من شدم آخر در یفا گوی خاقانی)
درستی قول میرزا محمدخان قزوینی و صحت تحقیق ما را در این باب رد نمیکند زیرا حکیم نظامی اسکندر نامه را در سنه ۵۹۷ (دو سال پس از فوت خاقانی) سروده چنانکه خود میفرماید

بتاریخ پانصد و نود و هفت سال که خواننده را زونگیرد ملال
نوستم من این نامه را در جهان که تا دور آخر بود جاودان
از غرائب اشتباهات صاحب مجمع الفصحا یکی آنست که وفات
حکیم سنائی (ابوالمجد مجدود ابن آدم) را در سنه ۵۹۰ یعنی ۸
سال پس از رحلت حکیم خاقانی (مطابق عقیده خود) دانسته است
در صورتیکه خاقانی در قطعه حماسیه خود که بیت اول آن اینست

چون زمان عهد سنائی در نوشت آسمان چون من سخن گستر بزاد
تصریح میکند که پس از در گذشتن سنائی تولد یافته است و از این
گذشته استاد ابوالعلائی معروف بگنجوی که در موقع رسیدن خاقانی
بخدمت او بیست سال بل متجاوز بیشتر از خاقانی عمر داشته فرماید
(چو شد روان عمادی بمن گذشت شرف

چو رفت جان سنائی بمن نماند سنا)

و این بیت در مجمع الفصحا در ضمن قصیده از ابوالعلا منقول است و صاحب تذکره مرات الخیال در شرح احوال حکیم سنائی مینویسد

(ولادت حکیم بروایت صاحب مجمل فصیحی در سنه سبع و ثلثین و اربعمانه (۴۳۷) واقع شده و شصت و دو سال عمر کرد) از این قرار فوت حکیم سنائی در سنه ۴۹۹ واقع شده و این قول مقرون بصواب است و صاحب مجمع الفصحا متوجه قطعه خاقانی و شعر ابوالعلا و قول صاحب مجمل فصیحی نشده و تاریخ وفات سنائی را نمود و یک سال مؤخر نوشته و شایسته مصنف و نویسنده بزرگ نیست که دو چار چنین اشتباهات بزرگ گردد - مدفن خاقانی چنانکه نوشته اند در مقبره الشعرا واقع در سرخاب تبریز در جوار مزار ظهیرالدین فاریابی و ملک الشعرا شافوربن محمد اشهری نیشابوری است و تقریباً تا سه قرن و نیم قبل محققاً مرقد او معین و مشخص بوده و از آن بعد تا کنون معلوم نیست اساتید معاصر خاقانی عبارتند از - انوری ابوردی خراسانی - محمد سوزنی سمرقندی - نظامی گنجوی صاحب خمسه - جمال الدین عبدالرزاق - ظهیر الدین فاریابی - رشید الدین وطواط و غیرهم در و در ذکر اسامی ممدوحین خاقانی فائده متصور نیست

تم بحمد الله

۲۶ فروردین ۱۳۰۵ محمد علی ناصح

رساله علم علی بن ابی طالب

ادیب دانشمند و فاضل گرانمایه آقای میرزا محمد علیخان ناصح که همواره آثار منظوم و منثور وی در صفحات ارمغان بنظر قارئین عظام میرسد در شرح حال حکیم خاقانی الحق چنانچه شایسته اوست حق سخن و حقیقت حال را ادا کرده و بسانکات دقیقه و مطالب رقیقه که تا کنون بر همه کس مستور و پوشیده بود از پرده خفا بیرون آورده بدسترس فضلا و ادبا گذاشته است

مخصوصاً در این قسمت (شرح حال خاقانی) تفریظات بسیار از مشترکین و ادبای دور و نزدیک بما رسیده است و همه زحمات

و خدمات فاضل محترم را قدر شناسی کرده و تهنیت گفته اند .
 ما نیز بنوبت خود خدمات ادبی نگارنده فاضل را تهنیت گفته
 و تقاضا داریم که مجله ارمغانرا همواره از شرح حال شعرای بزرگ
 بی بهره نگذارد و مخصوصا خواهش میکنم که از این پس بشرح
 حال حکیم انوری پرداخته هوت و حقیقت این شاعر بزرگ را گرچه
 از خیر وصف و سخن بیرونست بقارئین و ادبای دور نزدیک معرفی
 فرماید
 وحید



(ورزش و فوائد آن)

اهمیت ورزش و فواید آن تا بیخ معلولی دارد که این بنده شمه از آنرا
 بنظر قارئین محترم میرساند اگر چنانچه بانظری دقیق صفحات تاریخ
 دنیا را از پانصد سال قبل از میلاد مسیح تا قرن بیستم که از حیث علم
 و صنعت و تمدن میشود سلطان قرونش خوانند از مقابل چشم بگذرانیم
 می بینیم که ملل ورزشکار از قدیم و جدید چه در موقع جنگ و چه در
 حین صلح از مللی که بواسطه بی اطلاعی بر این امر مهم و قعی نگذاشته
 و تعقیب نکرده اند بمراتب برتری و مزیت داشته در مبارزات زندگانی
 غالب آمده اند

جوانان یونان و رم قدیم همه روزه مقدار زیادی از وقت خود
 را صرف عملیات بدنی و ورزش میکردند هنوز خرابه های میدان های
 بازی و آثار های مخصوص ایشان موجود و مانند سایر ابنیه عتیقه مورد
 تعجب و تحسین متمدنین عصر جدید میباشد . اجداد ما هم بهمان اندازه
 که یونانیها ورزش اهمیت میدادند ورزش های مخصوص خود مثل
 سواری تیر اندازی و شکار توجه داشته و میتوان گفت در این فنون
 اول بوده و در میدان مبارزه باعث اضطراب و لرزش دشمنان خود می